

## جانوسپار در شاهنامه

دکتر احمدعلی فرزین

استادیار دانشکده معماری پردیس هنرهای

زیبای دانشگاه تهران

(از ص ۹۷ تا ۱۱۲)

### چکیده:

در شاهنامه فرزانه بزرگ، فردوسی توسی، از نام کسان در داستان‌ها بسیار یاد شده است، این نام‌ها گاه اشاره به سرزمینی و گاهی، تیره‌هایی از مردمان و زمانی اشاره به دوره‌هایی از تاریخ ایران و جهان باستان و یا جنبه‌های دیگر دارد. یکی از این نام‌ها «جانوسپار» یا «جانوشیار» است که در داستان جنگ اسکندر به نام کشنده دارا از آن یاد شده است که در این جستار به آن می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه فردوسی، جانوسپار، دارا، جاندار.

مقدمه:

در شاهنامه، سروده خداوند سخن، حکیم فردوسی توسی، آنجا که از «پادشاهی دارای داراب» سخن گفته شده، می‌خوانیم: چون پراکندگی در سپاه دارا افتاد «ماهیار» و «جانوسپار» پس از رایزنی با یکدیگر، بر آن شدند که «دارا» را از پای درآورند تا سکندر به آنها پادشاهی دهد. از این رو هنگامی که در دو سوی دارا اسپ می‌رانند، او را به زخم دشنه کشتند.

دو دستور بودش گرامی دو مرد	که با او بدندی به دشت نبرد
یکی موبدی نام او ماهیار	دگر مرد را نام جانوشیار
چو دیدند کان کار بی‌سود گشت	بلند اختر و نام دارا گذشت
یکی با دگر گفت کین شور بخت	از او دور شد افسر و تاج و تخت
بباید زدن دشنه‌یی بر برش	وگر تیغ هندی یکی بر سرش
سکندر سپارد بما کشوری	بدین پادشاهی شویم افسری
همی رفت با او دو دستور اوی	که دستور بودند و گنجور اوی
مهین بر چپ و ماهیارش بر راست	چو شب تیره شد از هوا باد خاست
یکی دشنه بگرفت جانوشیار	بزد بر برو سینه شهریار.
نگون شد سرنام‌بردار شاه	ازو باز گشتند یکسر سپاه

(شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، ج ۸، ص ۴۰۱، بیت ۳۲۰-۳۱۱)

ماهیار و جانوشیار پس از این جنایت خائنانه، نزد سکندر رفته و آنچه را که بر سر دارا آورده بودند، بازگو می‌کنند. سکندر بیدرنگ نزد دارا می‌شتابد. دارا به هنگام جان دادن، سکندر را اندرز داده و جان می‌سپارد؛ پس از بدخمه نهادن دارا، سکندر فرمان می‌دهد تا دو دار بر افزاوند:

یکی دار بر نام جانوشیار	دگر همچنان از در ماهیار
دو بدخواه را زنده بردار کرد	سر شاه کُش را نگونسار کرد

(همان، ص ۴۰۲)

در دستنویس‌ها و چاپ‌های گوناگون شاهنامه فردوسی، نام یکی از این دو تن که کشته‌دارا بودند به گونه‌هایی چون «جانوسپار» (شاهنامه، دستنویس موزه پترزبورگ، ۷۳۳هـ. ق. دستنویس دوم قاهره، ۷۹۶هـ. ق.) «جانوشیار» (بنداری، ج ۱، ص ۳۸۷) «جابوسپار» (شاهنامه دستنویس‌های موزه بریتانیا، ۶۷۵هـ. ق. و ۸۴۱هـ. ق.) و «جانورسپار» (شاهنامه، دستنویس‌های انستیتو خاورشناسی علوم روسیه، ۸۴۹هـ. ق. و ۸۵۰هـ. ق.) آمده است. «جانوسپار» گونه‌ی درست این نام می‌باشد که چگونگی آن در این گفتار روشن خواهد شد.

جریرطبری بدون نام بردن از دو کشته‌دارا، آنان را از مردم همدان و نگهبانان او دانسته که دارا را کشتند (طبری، ج ۲، ص ۴۹۲). در ترجمه‌ی تاریخ طبری منسوب به بلعمی نیز از این دو تن، به عنوان «حاجبان» دارا یاد شده است (بلعمی، ج ۲، صص ۶۹۷-۶۹۶). دانشمند بزرگ ایرانی ابوریحان بیرونی نام فرمانده نگهبانان دارا را که کشته‌او بود «بنوجنس ابن آذریخت» نوشته است (بیرونی، ص ۶۰). دینوری نیز گوید که از مردم همدان و از بزرگان دربار و نگهبانان ویژه (خاصه حرسه) دارا بودند. (دینوری، ص ۳۵) همچنین گردیزی یکی از او دو تن را وزیر و دیگری را «امیر حرس» دانسته است (گردیزی، ص ۵۷). نویسنده ناشناخته‌ی مجمل‌التواریخ و القصص گوید: جانوسپار و ماهیار وی را به شب اندر چندی شمشیر زدند و بیفتاد و ایشان «جاندار خاص» بودند و بهری گویند دستوران بودند (مجم‌التواریخ و القصص، ص ۵۶).

قآنی شیرازی نیز از این دو تن نام برده و گوید:

ناجوانمردی است چو جانوسپار و ماهیار یار دارا بودن و دل با سکندر داشتن در داراب نامه طرسوسی نیز از این دو کشته‌دارا نام برده شده است که «ماهیار» و «جانوسپار» خوانده شده‌اند (طرسوسی، ج ۱، ص ۴۶۱).

در برخی از واژه‌نامه‌ها نیز از جانوسپار نام برده شده است. از آن میان، سروری در فرهنگ خود، دو کشته‌دارا را «جانوسار» و «مانوسار» نامیده است. (کاشانی، ج ۱، ص ۳۵۱) و در فرهنگ نظام، «جانوسار» مخفف «جانوسپار» آمده است (داعی‌الاسلام، ص ۳۷۴).

بر پایه نوشته‌های یونانی از چهارتن با نام‌های «نبرزن» که در هنگام دستگیری داریوش فرمانده هزار سوار (هزایت) بود، «بستوسه» (Bessus) که شهرب باختر (باکتریا - بلخ) بود، «ساتی برزن» که شهرب هرات بود و «برازانت» (Barazeant) که شهرب آراخوسیا (رُخج) بود، یاد شده است.

در این رویداد نام نبرزن و بستوس بیش از دو نام دیگر به چشم می‌خورد. به هر روی این دو با یکدیگر پیمان بستند که داریوش را دستگیر کنند و اگر اسکندر در پی آنان آمد، داریوش را به او داده و پاداش بزرگ گیرند و اگر به آنان نرسید، خود، اورنگ شاهنشاهی را به دست آورده و به جنگ پردازند. زمینه‌چینی انجام پذیرفت و هنگامی که داریوش از همراهی کردن با آنان خودداری ورزید، آنان خشمگین شده و چند تیر به سوی او می‌اندازند و همچنین زخم‌های زیاد به اسبان اربه می‌زنند تا نتواند به راه خود ادامه دهد. افزون بر این دو تن از همراهان داریوش نیز در این میان کشته می‌شوند.

پس از این جنایت، بستوس به سوی باختر و نبرزن به سوی گرگان می‌شتابند. همیدون از «ساتی برزن» که همراه «برازانت» بود، یاد شده که زخم‌های کشنده‌ای به داریوش زد.

سرانجام بستوس به دست اسکندر کشته می‌شود و نبرزن پس از چندی با هدیه‌های بسیار به نزد اسکندر می‌رود. در میان همراهان نبرزن، امردی بود بنام باگواس (Bagoas) که محبوب اسکندر شد و با پافشاری باگواس، اسکندر نبرزن را بخشید (پیرنیا، ج ۲، صص ۱۴۴۲-۱۴۳۱ و ۱۶۴۷).

اصطلاح‌هایی که درباره کشندگان یا کشنده دارا در نوشته‌های گوناگون به کار رفته «جاندار خاص»، «حاجبان»، «امیر حرس» و «خاصه حرسه» می‌باشد که از آن یاد کردیم. در زبان فارسی به واژه‌ای که از برای نگهبان و محافظ و سلاحدار به کار می‌رفت، «جاندار» می‌گفتند، که به معنای سلاح‌دار می‌باشد (جان = سلاح + دار). جاندار به معنای دوست و مدد نیز به کار رفته است (رامپوری، ص ۲۴۵).

همچنین جاندار همان امیر حرس است که فرمانده نگهبانان شاهی و مسئول حفظ جان شاه بود و حارس، جمع حرس به پاسبانان درگاه شاهی گفته می‌شود (النوری، ص ۲۲۱-۲۲۰) و والی حرس نیز همان مفهوم فرمانده پاسبانان شاهی را داشت (بیهقی، ص ۲۰۴). در ترجمه تاریخ یمنی می‌بینیم که در زمان سامانیان به فرمانده جانداران، امیر حاجب بزرگ می‌گفتند که فرمانده نگهبانان شاهی بود (فادقانی، صص ۱۰۰ و ۱۳۲).

نویسنده ناشناس مجمل‌التواریخ و القصص می‌نویسد: گیو حاجب بزرگ و بیژن جاندار و امیر آخور خسرو و بهرام امیر مجلس بود (مجم‌التواریخ، ص ۹۱). همین نویسنده در جای دیگر آورده: اندر عهد خسرو پرویز... حاجب او «نوش» [انوش] بود و فریبرز جاندار بودش (همان، ص ۹۶).

اصطلاح جاندار در نوشته‌های گوناگون فارسی از نثر و نظم، بسیار به کار رفته که در اینجا به چند نمونه از آن اشاره می‌شود.

«غلامی که او را قماش گفتی و شمشیردار بود، و در ایوان او را جاندار گفتندی» (بیهقی، ص ۱۳۴). «زنگی جاندار، دست بقبضه تیغ برد او را نیز گرفتند» (راوندی، ص ۲۶۰) «و حالی جانداری خاص خویش را بهینه فرستاد بشحنگی و فرمود که اهل این بقعه را بشارت ده که ما این اندیشه که داشتیم بدل کردیم و کس را با شما بیک نام طمع نیست و فرمود آن جاندار را که باید که این دید نگاه داری که یک برگ کاه کسی را زیان نشود» (ابن‌منزور، ص ۳۱۴). «او (ملک نصیرالدین) به غایت شهیم [شهیم = چالاک، جلد] و کاردان بود و دلیر و شجاع و ضابط و عادل و عاق؛ اوّل که بخدمت سلطان مخصوص شد، سرجاندار گشت... یا سیف‌الدین ایبک، اوّل او سرجاندار شد» (منهاج سراج، ج ۲، صص ۷ و ۸) «ملک امیر حاجب را چون سلطان بخريد، مدتی خدمت درگاه خاص می‌کرد تا در عهد سلطنت سلطان رضیه نایب سرجاندار شد. (پس از مدتی در عهد معزی سرجاندار شد) پس در عهد سلطان علاءالدین امیر آخر شد» (همان، صص ۴۴۶ و ۴۴۳). «الب ارسلان از پایه جانداری به مایه جهانداری پیوست» (اصفهانی، ص ۷۳). «حسین شیر زیل نام نوبتی اصفهید خشتی بر ملحد زد، آن یکی دیگر ملحد کارد کشیده در میان

جانداران اصفهید افتاد و چند کارد بزد تا بکشتند.» (ابن اسفندیار، ج ۲، ص ۹۸). «یکی برادر اسفوزن دیلم بود که جاندار سلطان بود» (همان، ص ۷۰) «در شبی سه چهار جاندار به فرمان آنجا رفتند و وزیر را به قتل آورده و سرش از جثه جدا کرده به خدمت سلطان جلال‌الدین بردند» (منشی کرمانی، ص ۹۹). «و دو غلام خاص جاندار که پیوسته از پیش وی خالی نبودندی» (الارجانی، ج ۳، ص ۹۵).

«چون روز روشن شد آن هر دو غلامان طاش و یکتاش که جاندار مرزبان‌شاه بودند به خدمت آمدند» (همان، ص ۱۰۰).

از جاندار به گونه‌ی «جانهدار» نیز یاد شده که به معنای سلاح‌دار و دوست و مددکار آمده است (رامپوری، ص ۲۴۵؛ تیریزی، ج ۲، ص ۵۶۱).

بر پایه نوشته‌های یونانی، نبرزن به هنگام دستگیری داریوش سوم هخامنشی، فرمانده هزار سوار بود (پیرنیا، ج ۲، ص ۱۴۳۱).

گفتنی است که در دوره ساسانی به فرمانده نگهبانان شاهنشاه «هزارپت» می‌گفتند. اینگونه برمی‌آید که این عنوان از دوران پیش از ساسانی، یعنی دوره اشکانیان و هخامنشی برگرفته شده بود. همانگونه که می‌دانیم این اصطلاح از دو بهر ساخته شده است؛ نخست، هزار (Hazar) به همان معنی شناخته شده خود (= ۱۰۰۰) و بهر دوم، پت (pat) که در اوستا به گونه پیتی (paiti) (ن مدرم ر) و پیتی و پتی (pati) (ن مدم ر) آمده که در پهلوی پت (ن م) شده است و در فارسی «پد» یا «بذ» شده و به معنای مهتر و بزرگتر و سرور و خداوند، یا صاحب و رئیس می‌باشد (پورداد، ص ۲۴۴-۲۴۵). بنابراین «هزارپت» به معنای مهتر یا سرور هزار تن می‌باشد که به بزرگ یا مهتر و یا فرمانده نگهبانان شاهی گفته می‌شده است.

در زمان هخامنشیان هزارپتی (کریستن سن، ص ۱۳۳) (Hazar pati) یا هزار پتی تیش (hazara - paitis) گفته می‌شد و یونانیان آن را خیلیار خوش (xiliarxos) می‌نامیدند. (احتشام، ص ۷۶). فرمانده نگهبانان یا هزار پتی یکی از نیرومندترین پایوران دربار بود (اومستد، ص ۲۹۳).

با بررسی سنگ نگاره‌ای که در تخت جمشید بوده و امروز در موزه ایران باستان از آن نگهداری می‌شود می‌توان دربارهٔ هزارپتی و جاندار آگاهی‌هایی به دست آورد. افزون بر این سنگ نگاره، سنگ نگاره‌های دیگری نیز در تخت جمشید وجود دارند که می‌توان از آنها هم بهره برد.

در سنگ نگاره‌ای که امروز در موزهٔ ایران باستان از آن نگهداری می‌شود، داریوش بزرگ را می‌بینیم که بر روی تخت نشسته است. در سوی راست او خشایارشا که در آن هنگام به جانشینی داریوش برگزیده شده بود ایستاده است. در پشت داریوش و خشایارشا در سطحی پائین‌تر، مردی ایستاده که دست چپش را روی میچ دست راست انداخته و حوله‌ای در دست راست خود گرفته است. این مرد، کلاه باشلیک بر سر دارد و مو و سر و صورت خود را در پارچه‌ای سه تو پوشانیده است. «برخی از پژوهندگان بر این گمانند که این مرد بدون ریش، خواجه می‌باشد. (از جمله اومستد، در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۲۹۴). در حالی که در سنگ نگارهٔ دیگری که «بار» اردشیر را نشان می‌دهد، به جای مرد حوله به دست، مردی بادزن ایستاده که جامه‌اش همانند مرد حوله‌دار می‌باشد که در واقع خدمتکار ویژهٔ شاه است» (برای شرح بیشتر بنگرید به: خالقی مطلق، صص ۱۷۸-۱۷۷). در کنار مرد حوله‌دار جاندار یا سلاحدار، پادشاه که گوشواره‌ای در گوش دارد، در جامهٔ مادی و شلوار و کفش سه بند ایستاده است. ابراز جنگی که همراه وی می‌باشد، کمان و نیزه و شمشیر است (نک: اومستد، صص ۲۹۴-۲۹۵). پشت سر جاندار دو سرباز جاویدان با نیزه‌هایی که ته آن، گلوله‌ای زرین قرار دارد، ایستاده‌اند.

روبروی داریوش، مردی با جامهٔ مادی و گوشواره در حالی که در دست چپ دستواره‌ای (عصا) بلند دارد و دست راستش را جلوی دهانش گرفته به حالت خمیده و در سطحی پائین‌تر از تخت شاهی ایستاده است و میان او و پادشاه دو اسپنددان نسبتاً بزرگ قرار دارند. این مرد به دلیل دستواره‌ای که در دست دارد بار خواه نیست بلکه خود رئیس بار و تشریفات دربار است (خالقی مطلق، ص ۱۷۸). به این مرد، که فرماندهٔ نگهبانان شاهانه بود، هزارپتی گفته می‌شود (اومستد، ص ۲۹۳). هزارپتی به امور دربار نیز

می‌پرداخت و یکی از نزدیکان شاه و شخص دوم شاهنشاهی به شمار می‌رفت. زیرا همیشه در بزم و رزم می‌بایستی همراه شاه باشد. تجهیزات نگاهبانان شاهی، افزون بر زین ابزار (سلاح)های معمولی، نیزه‌ای بلند بود که بر ته آن گلوله‌ای زرین گذاشته بودند و سرباز آن را بر روی پای خود می‌گذاشت.

نگهبانان شاهی از دیگر سربازان، دلیرتر و رشیدتر بودند و حتی نگهبانان ساده نیز از میان بزرگان و نجبا برگزیده می‌شدند (کریستن سن، ص ۴۱۸).

از جزئیات تاریخ پنج صد ساله فرمانروایی اشکانیان، آنگونه که در خور آن باشد، آگاهی نداریم. ولی از نشانه‌های بر جای مانده آن دوران می‌توان دریافت که اشکانیان خود را نه تنها وارث کشور هخامنشیان بلکه وارث آیین‌های آنان نیز دانسته‌اند. ساسانیان هم بدون واسطه اشکانیان نمی‌توانستند با فرهنگ و آیین‌های درباری هخامنشی آشنا شوند (خالقی مطلق، صص ۱۸۷-۱۸۵).

در دوره فرمانروایی ساسانیان نامی که برای فرمانده نگهبانان شاهی به کار می‌رفت، «هزارپت» بود. این نام در بسیاری از سنگ‌نبشته‌های دوره ساسانی به چشم می‌خورد (لوکوتین، صص ۶۶ و ۱۰۸). هزارپت غیر از معنای اصلی خود، یکی از پاینام‌های برجسته نیز به شمار می‌رفت چنانکه به مهرنرسی وزیر یزدگرد یکم هزارپت ایران و انبران می‌گفتند. اما در دوره خسرو انوشیروان و سپس خسرو پرویز تنها به معنای فرمانده نگهبانان شاهی یا فرمانده هزارتن، به کار می‌رفت (کریستن سن، ص ۱۴۳). اصطلاح دیگری که در زمان ساسانیان برای نگهبانان یا محافظان به کار می‌رفت، «پشتیبان» یا «پشتیکبان» بود و به فرمانده و مهتر آنان «پشتیکبان سردار» گفته می‌شد؛ از این اصطلاح در برخی نوشته‌های پهلوی، سخن به میان آمده است.

در گزارش شترنگ نهادن نیوارد شیر، بند ۱۰، آنجا که به شرح یک یک مهره‌های شترنگ پرداخته شده است، می‌خوانیم: «پیل همانند پشتیبان سردار» ( Pilopustepan ) (sardar homanak) (جاماسب آسانا، ص ۱۱۶).



در کارنامه اردشیر بابکان نیز این اصطلاح به کار رفته است، با این تفاوت که به جای Puste Pan sardar ، «پشتیان سردار» (Pustepan sardar) آمده است و کسانی که این متن را از زبان پهلوی به فارسی دری برگردانده‌اند، آن را «پشت اسپان سردار» به معنای فرمانده سوار نظام آورده‌اند (هدایت، ص ۲۰۰، در یازدهم، بند ۵ و نیز مشکور، ص ۴۰، سطر ۴، ص ۳۸).

نیبرگ نیز درباره این دو اصطلاح پس از ذکر چند نمونه چنین نتیجه گرفته است: پست اسپان (Pust - aspan) یک اشتباه قدیمی است که احتمالاً به دلیل شباهت حروف در خط پهلوی، حروف متصل (eu)yp با (ev)sp به وجود آمده است و به جای پشت اسپان باید پشت اسپان خوانده شود (Nyberg P.163 و نیز نک: ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، صص ۱۵۳ و ۴۱۸).

نام دیگری که برای جاندار و یا نگهبان شاهی به کار برده می‌شد، «هم هرز» (hamharz) و جمع آن «هم هرزان» (hamharzan) بود. این نام در ارمنی عاریتی نیز هم هرز و در مانوی اشکانی «هم هیرز» (hmhyrz) گفته می‌شد که به معنای پاسدار، نیزه‌دار و نگهبان نیزه‌دار بود (هدایت، ص ۲۰۰، در یازدهم، بند ۵ و نیز مشکور، صص ۳۸ و ۴۰).

اصطلاح هم هرزان تا جایی که نگارنده آگاه می‌باشد، یکی در متن پهلوی یادگار زریران و دیگری در یک متن مانوی که به زبان پهلوی اشکانی است به کار رفته است. در متن یادگار زریران این نام دو بار به کار رفته است.

۱- این را یادگار زرایران خوانند. به آنگاه نوشته شد که ویشتاسپ شاه با پسران و برادران و اسپوهران (شاهزادگان) و هم هرزان خویش این دین ویژه مزدیسنان، از اورمزد پذیرفت.

۲- و پس ارجاسپ خیونان خدای را آگهی رسید که ویشتاسپ شاه با پسران، برادران و واسپوهران و هم هرزان خویش این دین پاک (اویژک) مزدیسنان، از اورمزد پذیرفت (جاماسپ آسانا، ص ۱، بند ۱ و ۲).

همچنین در یکی از نوشته‌های مانوی به نشانه M42 که از ترکستان چین (تورفان) بدست آمده واژه هم هرزان به معنای پاسدار و نگهبان نیزه‌دار دیده می‌شود. در پایان این نوشته مانوی که گفتگویی شعرگونه میان سوس (Jesus) و پسر بچه می‌باشد آمده:

«[پسر بچه] هر سه یغان از این کودک نگهبانی می‌کنند.

زمان برای من مارمانی رهایی بخش را فرستادند.

کسی که مرا از بندگی، که برخلاف اراده [و] از ترس به دشمنان خدمت می‌کردم، بیرون کشید.

[سوس] من به تو دادم

هم هرز خود را،

آزادی را از...» (F.C.Andreas – W.Henning, Berlin s36, 55)

نام دیگری که با این جستار پیوند نزدیک دارد، «جان سپار» به معنای جانباز، جان دهنده، فداکار، جان بر کف، جنگجویی که از مرگ هراس نداشته باشد و دست از جان شسته، می‌باشد.

این نام در زبان پهلوی نوشته می‌شد که می‌توان آن را «جانوآپسپار» (Janoapaspar) یا جان آپسپار (Janapaspar) خواند؛ این نام در نامه پهلوی «مینوخرد» و «کارنامه اردشیر بابکان» آمده است. در مینوخرد، بخش ۱، بند ۶۴، می‌خوانیم: «در سپاسگزاری نسبت به ایزدان و پرستش و نیایش و عبادت و دعا و تعلیم و فرهنگ (=تربیت) کردن، کوشا و جانسپار باش» (تضلی، ص ۹ و نیز Nyberg PartIII, P.106) و در کارنامه اردشیر بابکان نیز آمده: «... سواران اردشیر، کوشش‌ها و کارزار جانسپارانه سخت کرد و...» و یا «... اردشیر، کس فرستاد و سپاه، چهار سد مرد هنرمند و جان سپار به پرگوار [=پیرامون، دور، اطراف] آن جای به گوه...» و یا «... «بزرگ» و «برزآتور» را بهر و پاداش بزرگ به آیین جان سپاران، کرداران (کارگزاران دولتی) داد و...» (فره‌وشی، بخش ۶ بند ۱۶، ص ۶۱ و بخش ۸ بند ۷، ص ۸۱ و بخش ۹، بند ۱۹، ص ۸۷).

در شاهنامه فردوسی، آنجا که از «شیون بارید بر خسرو» یاد شده، با نام «جانوسپار» روبرو می‌شویم. بارید هنگام برشمردن و یادکردن از بزرگی دستگاه خسرو پرویز و چیزهایی که نماد شکوه و بزرگی دربار ساسانی به ویژه دربار خسرو پرویز بود می‌گوید:

کجا آن سرافراز جانوسپار که با تخت زر بود و با گوشوار  
(شاهنامه، ج مسکو، ج ۹، ص ۲۷۹، بیت ۳۹۱)

در این بیت «جانوسپار» اشاره به نام کسی که با آن نام خوانده می‌شود، مانند همه کسانی که نامی از برای خود دارند چون: بیژن، رستم، اسفندیار، فرامرز، هرمزد و... نمی‌باشد، بلکه اشاره به عنوانی است که در روزگار ساسانیان کسی عهده‌دار کاری به نام «جانوسپار» بوده که همان نگهبان ویژه از برای پاسداری جان شاه بوده است و در بارگاه شاهی، دارای تخت زرین بوده که با نگرش به این سخن می‌توان دریافت که جانوسپار در اینجا اشاره به فرمانده نگهبان شاهی می‌باشد که همیشه و در همه جا همراه شاه بود و در پیشگاه شاهنشاه ساسانی می‌توانسته است بر روی تخت بنشیند.

ابن بلخی در فارسنامه آورده که یکی از آئین‌های بارگاه انوشیروان آن بود که در سوی راست و چپ تخت او سه کرسی زر نهاده بودند؛ یکی از آن پادشاه چین بود و دیگر، جای امپراطور روم و سه دیگر، جای شاه خزر و کسی جز این سه شاه نیارست بر آن نشیند. کرسی زرین دیگری هم بود که بزرگمهر بر آن می‌نشست و فروتر از آن کرسی موبدان موبد و زیرتر از آن چند کرسی از بهر مرزبانان و بزرگان که جای هر یک به ترتیب معین بود (ابن بلخی، ص ۹۷).

به گفته دینوری، پس از دستگیری خسرو پرویز، وی را در یکی از کاخ‌ها زندانی کردند و «خیلوس» رئیس المُستَمِیته را به نگاهبانی او گماشتند (دینوری، ص ۱۰۷).  
واژه «المُستَمِیته» نیز به معنای جان بر کف و جنگجویی که از مرگ نترسد، و دست از جان شسته و جانباز، یعنی همان «جانوسپار» یا «جان اسپار» یا «جانواپسپار» است.

دینوری در دنبال گزارشش می‌نویسد، هنگامی که خسرو پرویز را به زندان می‌بردند، پنج سد «الْجُنْدُ الْمُسْتَمِیْتَه» به نگاهبانی او گذاشتند (همان و همچنین نک: اخبار الطوال دینوری، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، ص ۱۲۷، نشر نی، ۱۳۶۴ ه. ش و اخبار الطوال، ترجمه صادق نشاط، ص ۱۱۶، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۴ ه. ش و نیز تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، نولدکه، ترجمه عباس زریاب، ص ۵۷۴، یادداشت ۱۰۴، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ه. ش).

بنابراین «جانوسپار» در بیت یاد شده به معنای فرمانده نگاهبانان خسرو پرویز می‌باشد نه کسی که نامش «جانوسپار» باشد.

### نتیجه:

بنابر آنچه که در پیش آمد، در داستان کشته شدن دارا نیز «جانوسپار» مفهومی جز «فرمانده نگاهبانان» ندارد، چنانکه در بیت:

دو دستور بودش گرامی دو مرد که با او بدندی به دشت نبرد

.....

.....

همی رفت بر او دو دستور اوی که دستور بودند و گنجور اوی  
مهین بر چپ و ماهیارش بر راست چو شب تیره شد از هوا باد خواست

دستور به معنای گوناگون است ۱- صاحب دست و مسند ۲- وزیر ۳- آنکه در انجام امور به او اعتماد کنند و غیره... (معین، ج ۲، ص ۱۵۳۴) بنابراین جانوسپار کسی بود که دارا به او اعتماد داشت که او را فرمانده نگاهبانان خود کرده بود و از مصرع «مهین بر چپ و ماهیارش بر راست» اینگونه بر می‌آید که جانوسپار، گرامی‌تر از ماهیار بود زیرا در سوی چپ دارا قرار داشت و می‌دانیم که بزرگان و شاهان، کسی را که معتمدتر و گرامی‌تر بود در سوی چپ خود می‌نشاندند. اما چون پس از گذشت سده‌های بسیار از رویداد کشته شدن دارا، نام واقعی کشندگان از یادها رفته بود و تنها می‌دانستند که دو تن در کشتن دارا دست داشته‌اند که یکی از آنها فرمانده نگاهبانان دارا بوده، از این رو او را به همان اصطلاحی که در دوره ساسانیان به این نگاهبانان و فرماندن آنان داده می‌شد،

نامیدند. اما درباره ماهیار می‌توان بر این گمان بود که وی نیز نام واقعی کشنده دیگر نبوده بلکه اشاره به کسی بوده که از مردمان «ماد» بوده است. زیرا چنانکه در پیش آمد به گفته دینوری جریزطبری کشندگان دارا از مردم همدان بودند. (الدینوری، القاهر ۱۹۶۰، ص ۳۵). این گمان از بررسی نام «ماهیار» نیرو می‌گیرد. زیرا می‌دانیم نام «ماد» در درازنای زمان و در گویش‌های گوناگون زبان ایرانی به گونه‌های «مای» و «ماه» در آمده است، چنانکه در گویش همدان و آذربایگان گاهی «د» تبدیل به «ی» می‌گردیده و نمونه روشن آن نام «آتورپادگان» است که تبدیل به «آذربایگان» و «آذربایجان» شده است. همچنین «ی» تبدیل به «ه» شده که در نام «دشت ماهان» یا «دشت مایان» دیده می‌شود که همان «دشت مادان» است. از این رو، ماد، ماه و مای شده است. از سوی دیگر در زبان ارمنی نیز «د» تبدیل به «ر» شده و «ماد» را «مار» می‌گویند (کسروی، صص ۲۹۴، ۳۱۰، ۳۵۶ و ۳۷۲).

#### منابع:

- ۱- ابن‌منور، محمد، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح احمد بهمنیار، طهوری، ۱۳۵۷ هـ. ش.
- ۲- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، کلاله خاور، بی‌تا.
- ۳- ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش گای لیتراچ و رینولد آلن نیکلسون چاپ دوم، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ هـ. ش.
- ۴- الارژانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب، سمک عیار، تصحیح پرویز خانلری، چاپ دوم، انتشارات آگاه، ۱۳۶۳ هـ. ش.
- ۵- احتشام، مرتضی، ایران در زمان هخامنشی، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۵ هـ. ش.
- ۶- اصفهانی، محمودبن محمد بن الحسین، دستورالوزراء، تصحیح رضا انزایی‌نژاد، امیرکبیر، ۱۳۶۴ هـ. ش.
- ۷- انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، طهوری، ۱۳۵۵ هـ. ش.
- ۸- اومستد، ات.، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، ابن سینا، ۱۳۴۰ هـ. ش.

- ۹- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به کوشش عبدالحسین احسانی، کتابفروشی ایرانمهر، ۱۳۵۰ هـ.ش.
- ۱۰- بنداری، ابوالفتح بن علی، الشاهنامه، به کوشش عبدالوهاب غرام، چاپ افست، اسدی، ۱۹۷۰ م.
- ۱۱- بلعمی، تاریخ بلعمی، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ۱۳۵۳ هـ.ش.
- ۱۲- بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ابن سینا، ۱۳۵۲ هـ.ش.
- ۱۳- تاریخ الرسل و الملوک، بخش ایران، ابوجعفر محمد بن جریر طبری، ترجمه صادق نشاط، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱ هـ.ش.
- ۱۴- تبریزی، محمد حسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین.
- ۱۵- تفضلی، احمد، واژه‌نامهٔ مینو خرد، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ هـ.ش.
- ۱۶- پورداد، ابراهیم، یادداشت‌های گائها، انتشارات انجمن ایران‌شناسی، ۱۳۳۶ هـ.ش.
- ۱۷- پیرنیا، حسن، مشیرالدوله، ایران باستان، دنیای کتاب، ۱۳۶۲ هـ.ش.
- ۱۸- جاماسب آسانا، (دستور جاماسب جی منوچهر جی، متن‌های پهلوی (از روی چاپ بمبئی ۱۸۹۷، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ هـ.ش.
- ۱۹- خالقی مطلق، جلال، گل رنج‌های کهن، در گفتار «بار و آیین آن در ایران» به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۲۰- راوندی، محمد بن سلیمان، راحه الصدور و آیه السرور، در تاریخ آل سلجوق، به کوشش محمد اقبال، چاپ دوم امیرکبیر، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۲۱- رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین، غیاث‌اللغات، ۱۲۴۲ هـ.ق. به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ.ش.
- ۲۲- داعی‌الاسلام، سیدمحمدعلی، فرهنگ نظام، چاپ دوم، دانش، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۲۳- دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشاط، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶ هـ.ش.
- ۲۴- دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، نشر نی، ۱۳۶۴ هـ.ش.

- ۲۵- دینوری، ابی‌حنیفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعه الدكتور جمال‌الدین اشبال، الطبعة الاولى، داراحیاء الکتب العربیه، القاهرة، ۱۹۶۰م.
- ۲۶- سرودی، محمدقاسم ابن جامی محمد کاشانی سرودی، فرهنگ مجمع‌الفرس، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ناشر علی‌اکبر علمی، ۱۳۲۸ هـ. ش.
- ۲۷- شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، ۱۳۷۳ هـ. ش.
- ۲۸- شاهنامه فردوسی، دستنویس موزه پترزبورگ، ۷۳۳ هـ. ق و دستنویس دوم قاهره، ۷۹۶ هـ. ق و نیز شاهنامه چاپ بروخیم، کلاله خاور امیرکبیر، محمدعلی فروغی؛ شاهنامه به خط سمیع اولیای شیرازی و شاهنامه به خط عمادالکتاب معروف به امیر بهادری.
- ۲۹- شاهنامه فردوسی، دست‌نویس‌های موزه بریتانیا، ۶۷۵ هـ. ق و ۸۴۱ هـ. ق.
- ۳۰- شاهنامه فردوسی، دستنویس‌های انستیتو خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، ۸۴۹ هـ. ق و ۸۵۰ هـ. ق.
- ۳۱- کاشانی، محمدقاسم بن حاجی محمد، متخلص به سروری، مجمع‌الفرس، به کوشش محمد دبیرساقی، کتابفروشی علی‌اکبر علمی، ۱۳۳۸ هـ. ش.
- ۳۲- کسروی، احمد، کاروند کسروی، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار، به کوشش یحیی ذکا، چاپ دوم کتاب‌های جیبی، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ هـ. ش).
- ۳۳- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، چاپ ابن سینا، بی‌تا.
- ۳۴- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود، زین الاخبار (تاریخ گردیزی) تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ هـ. ش.
- ۳۵- فادقانی، ابوالشرف ناصح‌بن ظفرجی، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵ هـ. ش.
- ۳۶- فره‌وشی، ترجمه بهرام، کارنامه اردشیر بابکان، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ هـ. ش.
- ۳۷- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت اله رضا، چاپ دوم، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- ۳۸- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲ هـ. ش.

- ۳۹- طرسوسی، داراب‌نامه طرسوسی، روایت ابوطاهر محمد بن علی بن موسی الطرسوس (سده ششم هجری) به کوشش ذبیح‌الله صفا، چاپ دوم، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ هـ.ش.
- ۴۰- مجمل‌التواریخ و القصص، (از نویسنده‌ای ناشناخته)، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، بی‌تا.
- ۴۱- مشکور، محمدجواد، ترجمه کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه بند ۷، بی‌تا.
- ۴۲- منهاج سراج، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ هـ.ش.
- ۴۳- منشی کرمانی، ناصرالدین، نسائم الاسمار من لطائم الاخبار در تاریخ وزراء، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث) چاپ دوم، اطلاعات، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۴۴- هدایت، صادق، کارنامه اردشیر بابکان، چاپ سوم، امیرکبیر، ۱۳۴۲ هـ.ش.
- 45- Nyberg, Henrik Samvel, A manual of pahlavi part II: Glossary wiesbad. 1974.
- 46- Mitteliranische manichaica aus chinesidch. Turkestan II F.C Andreas. W. Henning. Berlin 1933. S 36.55.